

مجله

دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد

سال نهم

پاییز ۱۳۵۲

شماره سوم

جواد حدیدی

خیام در ادبیات فرانسه

۳- خیام، شاعر اندیشه‌ها

باری، اینک پایان قرن نوزدهم بودن خیام را همه می‌شناختند. در انگلستان «باشگاه خیام» دائر شده بود. گروهی از اعضای آن در ۱۸۹۳ بوته گل سرخی را که در ۱۸۸۴ از آرامگاه خیام در نیشابور آورده بودند، باتشریفات بسیار بر مزار نخستین مترجم او، فیتزجرالد، نشانیدند.^{۵۹}

۵۹- در سال ۱۸۸۴ یکی از خبرنگاران انگلیسی که همراه هیأت اعزامی به سرحدات شرقی ایران - برای تعیین مرزهای ایران و افغانستان - به نواحی مذکور رفته بود، از مقبره خیام نیز بازدید کرد و ضمن بازدید مقصداری از بذر گل سرخی را که بر مزار خیام روئیده بود، همراه نامه‌ای مفصل به انگلستان فرستاد. این بذر در باغ معروف Kew Gardens، در لندن کاشته و پرورده شد. اعضای «انجمن عمر خیام» که در چهارده اکتبر ۱۸۹۲ تأسیس یافته بود، در سال ۱۸۹۳، ده سال پس از مرگ فیتزجرالد، به مزار وی شتافتند و بوته گلی را که از همان بذرها بعمل آمده بود، با تشریفات بسیار بر مزار او نشانیدند و لوحه‌ای نیز به یادبود آن روز

چند سال بعد، در ۱۹۰۰، مردم آمریکا نیز به باشگاه «عمریها» پیوستند. خیام پیشوای دنیا دوستان و الهام بخش شاعران اروپا و آمریکا شده بود. از این رو شاعران فرانسوی نیز، رفته رفته در پی شناختن خیام واقعی برآمدند و نقاب تقوا و زهد وریا را از چهره اش برگرفتند. یکی از ایشان ارمان رنو، سراینده «شبهای ایرانی»^۶ بود که آوازه ایرانیان را مدیون خیام می دانست و شاعر ایرانی را فیلسوفی آزاداندیش که گستاخانه ترین افکار فلسفی را با تصاویری زیبا از عشق و زن و شراب درهم آمیخته است،

در آنجا نصب کردند: رک. تعلیقات مرحوم قزوینی بر چهارمقاله عروضی، به کوشش دکتر محمد معین، ۱۳۳۵، صفحات ۲۳۱ تا ۲۳۵ - و همچنین:

Désiron (Emile) : Les Rubaiyat d'Omar Khayyam, 1962, p. 6

تعداد اعضای انجمن، به یادبود تاریخ انتشار نخستین ترجمه فیتزجرالد (۱۸۵۹) به ۵۹ تن محدود شده بود.

۶- Renaud (Armand) : Les Nuits Persanes, Paris, 1896.

رنو، چنان که در مقدمه کتاب خود آورده، مدت پنج سال از منابع مختلف شعر فارسی الهام گرفته و مجموعه «شبهای ایرانی» را ساخته و در ۱۸۷۰ منتشر کرده است. در این سال میان فرانسه و پروس جنگ درمی گیرد و وی نیز به میدان جنگ خوانده می شود. در نتیجه برای مدتی از مطالعات خود دست می کشد. پس از جنگ دوستانش بازگشت او را جشن می گیرند و یکی از آنان که صدای خوبی نیز داشته اشعار «شبهای ایرانی» وی را که آهنگ سازی معروف به موسیقی در آورده بوده و از آن آهنگی زیبا ساخته بوده است، برای او می خواند، رنو چنان به وجد می آید که دوباره به مطالعه درباره شعر ایران می پردازد و کار خود را همچنان ادامه می دهد تا در سال ۱۸۹۶ «شبهای ایرانی» را تکمیل کرده برای بار دوم به چاپ می رساند. شاید عنوان کتاب اشاره به شبهای درازی باشد که شاعر سرگرم مطالعه آثار ادبی ایران بوده است. در فرصتی دیگر از این کتاب گفت و گو خواهد شد.

می‌شمرد. و در سرودن اشعار خود از او یاری می‌گرفت. تاثیر خیام در او بسیار عمیق و تشخیص آن، بعلت آمیختگی با تاثیر دیگر شاعران ایرانی، گاه دشوار است. با این‌همه بخوبی می‌توان چهره خیام، ستایشگر می و معشوق را در اشعار زیر بازشناخت:

ساقی! چنگ بنواز و جام برگیر! شعله برافروز!
 فروغ مهر و ماه در پیاله ریز، دیده‌ام روشن کن!
 بازهم جرعه‌ای، جرعه‌ای دیگر، از یاقوت فروزان!
 دوباره جرعه‌ای، که از گردوغبار رنگ حقیقت بزداید!
 بازهم بریز، دوباره بریز، از نور و سرور مستم کن!^{۶۱}

در جایی دیگر شاعر می‌گوید که دوره کشیشان سپری شده است، باید خوش بود و خوش زیست و غم و اندوه بدور افکند. چه سود که در غم هستی عمر خود پریشان کنیم؟ مگر آن‌گاه که بر روی امواج خروشان پارو می‌زنیم، ته دریا را بهتر می‌بینیم؟^{۶۲}

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

هست از پس پرده گفت و گوی من و تو

چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

ولی اینک هستیم و این هستی را نیز چاره‌ای نیست. پس بهتر آن‌که خوش باشیم و در آغوش ماهرویی و کنار جویباری همه چیز را فراموش کنیم.

آن‌گاه آرمان‌رنو، مانند خیام، خداوند را به دادگاه بشری فرامی‌خواند

۶۱- «شبهای ایرانی»، صفحه ۱۶۵.

۶۲- همان‌کتاب، صفحه ۲۴۲.

که چرا زندگی و درد و مرگ را آفریده است. شیوهٔ روبروشدن او با زندگی نیز یکسان است، هر چند در پایان، تحت تأثیر نوعی عرفان غیر مذهبی، معشوقی برمی‌گزیند که نه خداست و نه زن، بلکه ایده‌آلی از زیبایی مطلق است.

چنین معشوقی - کمی جسمانی‌تر - به ذائقهٔ آندر هژید، نویسندهٔ بزرگ و معاصر فرانسوی، البته گوارا تر بود. او هم همورا برگزید و در «مائده‌های زمینی» با وی همداستان شد و از زبان او، و برای او، سخنها گفت، سخنانی که مایهٔ برخی از آنها را از خیام - باحافظ گرفته بود. چه «ناتانائل»، همزاد و همدم ژید، همان ساقی خیام و حافظ است و «مائده‌هایی» که وی بدان خوانده می‌شود، چیزی جز عشق و می و کامجویی از زندگی زودگذر نیست. ژید خیام را خوب می‌شناخت و یکی از خوانندگان همیشگی رباعیات بود. ولی چون ترجمهٔ نیکلا را دور از حقیقت، و عشق عرفانی را دور از ذائقهٔ خود می‌دید، در ترجمهٔ فیتز جرالد به جست‌وجوی خیام واقعی پرداخت و در او روحی برادر یافت. البته افکار خیام عمیق‌تر و شک و تردیدش اصیل‌تر است. وانگهی خیام را نمی‌توان یکسره ملحد پنداشت. او شک می‌کند و زبان به اعتراض می‌گشاید، و از دیرباز می‌دانیم که «شک آغاز یقین است». از سوی دیگر میان می و معشوق خیام که می‌خواهد برای رهایی از اضطراب ابدی در برابر کائنات کنجی برگزیند و دمی خوش باشد، و «مائده‌های زمینی» ژید که درس بی‌بندوباری می‌دهد، فرق بسیار است: خیام بر آنست که لحظه‌ای خویشتن را فراموش کند، ولی ژید چیزی را برتر از کامجویی و تشفی خواسته‌های جسمانی، در هر وضع و کیفیت، نمی‌یابد و «ناتانائل» را بر آن می‌دارد که از هر چه رنگ تعلق دارد دست بشوید تا بتواند در هر آن و از هر چیز لذت بخش، به دلخواه خود، کام بگیرد:

«ناتانائل»... من تمنیات جسم خود را خوب می‌شناسم و بر لذتهای موردنیاز آن خوب واقفم. (از همه آنها بهره می‌گیرم) و آن‌گاه آرام می‌خوابم و دیگر زمین و آسمان در نظر من بی‌ارزش است.^{۶۳}

اما در نظر خیام زمین و آسمان بی‌ارزش نیست، برعکس تفکر درباره همین زمین و آسمان است که وی را به می‌ومعشوق می‌خواند. اختلاف «ژیدیسیم»^{۶۴}، طرز تفکر آندره ژید درباره زندگی و کامجویی از آن، و «عمریسیم»^{۶۵}، فلسفه آمیخته با زن و شراب خیام، نیز در همین است. از این رو تأثیر خیام در ژید، بسیار محدود می‌باشد. در شیوه ژید از فلسفه خیام اثری نیست. ژید در کامجویی چنان حریص است که نمی‌خواهد حتی یک‌دم به مرگ و مانند آن بیندیشد، زیرا در این صورت همان یک‌دم را نیز از دست داده است. در کار خداهم داور می‌کند، زیرا یقین دارد که خدایی نیست.

در هر حال آشنایی ژید با خیام و نحوه برداشت او از رباعیات نشان می‌دهد که نویسندگان و شاعران فرانسوی رفته‌رفته بر افکار واقعی خیام دست می‌یافتند و او را چنان که باید می‌شناختند. لذا تجدیدنظری کلی در داوریه‌های گذشته و نیز تصحیح ترجمه‌های پیشین لازم می‌نمود. تنی چند از دستداران خیام بدین کار پرداختند و چون برخی از ایشان زبان فارسی نمی‌دانستند، ناگزیر می‌بایست از روی ترجمه‌های موجود افکار خیام را دریابند، و این امر بر اثر ابهامی که پس از ترجمه نیکلا، بر رباعیات سایه افکنده بود، آسان نمی‌نمود. در نتیجه دستداران فرانسوی خیام به مترجم انگلیسی ار، فیتزجرالد، روی آوردند و در رباعیات او به جست‌وجوی وی پرداختند.

۶۳ - A. Lagarde et L. Michard : XXe siècle, Paris, 1957, p.271

۶۴ و ۶۵ - Omarisme, Gidisme - هر دو اصطلاح را اروپائیان متداول کرده‌اند.

البته برخی نیز فارسی می دانستند و برای شناختن خیام از متون اصلی یاری می گرفتند.

در اینجا باید نخست از شارل گرولو نام برد که در سال ۱۹۰۲ به انتشار ترجمه جدیدی از رباعیات از روی نسخه خطی کتابخانه بادلیان همت گماشت^{۶۶} و در رفع اشتباهات پیشروانش کوشش فراوان نمود و خیام را از بودار و هانری هاینه برتر دانست. سپس تعداد ۱۵۸ رباعی را به زبان شیوای فرانسوی درآورد. در پایان نیز به داوری درباره آراء پیشینیان پرداخت و به گفته دارمستتر، خاورشناس معروف، که خیام و ایرانیان هزار سال پیش را از معاصران سعدی و حافظ و جامی به اروپائیان قرن بیستم نزدیکتر می داند، استناد جست و خود بر آن چنین افزود:

«خیام مانند لوکرس در راهی که کاروان بشریت آن را افتان و خیزان می پیماید، گام برداشت و در این راه از کاروان بشری بسی پیش افتاد. او نیز از مترسکهایی که برای دهشت و هراس برخی و تسکین حرص و آرزو برخی دیگر، برپا شده است، در گذشت و آنها را پشت سر گذاشت، و آن گاه آن سوی ظلمات جهل و نادانی، در برابر جنبه های اسرارآمیز ادیان خود را تنها یافت.

«لوکرس که این اسرار مکنون را خرد و حقیر می شمرد، برای خود اصولی تدوین کرد که آسایش روح او را فراهم می ساخت. ولی خیام از این سیر و سلوک دست خالی بازگشت.

«دستورهایی که کورکورانه پذیرفته شده، و او هامي که مفزهای ناتوان، بر اثر ضعف و سستی به آنها گرویده اند، همسفران راه خیام

۶۶- Grolleau (Charles): Les Quatrains de Khayyam, 1902

را به عصیان و امی داشت و بیشتر ایشان را از روزنه‌ای که متصوفان باز گذاشته بودند، روانه دیاری ناشناخته می‌کرد. افسوس! خیام در آنجا هم جز سرابی که ساخته و پرداخته تصورات آنان بود، چیزی نیافت.

«... خیام بر فراز شرق کهن ستاره‌های درخشان بود ودلی‌عریان داشت، و هیچ چیز مانند دلی‌عریان، پاک و جاویدان نیست...»^{۶۷} .
و همین «دل‌عریان» بود که در سال ۱۹۰۳، فرناند هانری، یکی دیگر از دوستان فرانسوی خیام را به ترجمه‌ای دیگر از رباعیات برانگیخت.^{۶۸} وی فارسی نمی‌دانست ولی با زبان انگلیسی خوب آشنا بود. آثار خاورشناسان انگلیسی و فرانسوی را نیز درباره خیام خوانده بود. از این رو اساس کار خود را بر ترجمه فیتزجرالد و تحقیقات خاورشناسان قرارداد و بر آن شد که به ندای خیام در هزارسال پیش، آنگاه که در برابر داوربهای دیگران می‌گفت:

«هر طایفه‌ای به من گمانی دارد،

من زانِ خودم، چنان که هستم، هستم.»

گوش فرادهد و معاصران خود را بدان خواند که شاعر بلنداندیشه ایرانی را چنان که بوده است بشناسند و در پی تعبیر و توصیف ناروای افکارش بر نیایند و او را که براستی «دلی‌عریان» داشت و آنچه را احساس می‌کرد بی‌پروا بر زبان می‌آورد، به کسوت زهد و ریا و تصوف و عرفان نیارایند. پس نخست اشتباهات ارنست رنان را که در خیام شاعری اهل نیرنگ و

۶۷- مقدمه کتاب گرولو را ببینید .

۶۸- Henry (Fernand) : Les Rubaiyat d'Omar Khayyam, Paris, 1903

فریب می‌دید، و یا داوری باربیه دومنار را که در رباعیات درس وحدت وجود می‌خواند، باز گفت. نه! خیام هیچ‌یک از اینها نبود، بلکه شاعری متفکر و آزاداندیش بود. می‌توان در آزاداندیشی او را با ولتر سنجید، ولی خیام بی‌گمان در داشتن افکاری اصیل و عمیق از ولتر برتر بود؛ می‌توان برخی از این افکار را در شکسپیر جست، ولی خیام در هنر ایجاز همانند داشت؛ می‌توان لوکرس را در بی‌اعتنایی نسبت به ادیان پیشرو او دانست، ولی بی‌اعتنایی خیام حاصل فلسفه‌ای بسیار بلندمرتبه بود، همان‌گونه که خدای او نیز با خدای همگان اختلاف بسیار داشت. او به خدا معتقد بود ولی از او که پدر جهانیان است می‌پرسید که چرا این زندگی خاکی پر ملال را آفریده و بشریت را به تحمل آن محکوم کرده است. رباعیاتش سراسر درس اخلاق، انسان‌دوستی، درستی، تواضع، نیکی و ملامت است^{۶۹}. و اگر ما امروز این مجموعه کوچک را که چنین زیبا افکار و سبکهای ناسازگار را در هم آمیخته، ستایش از شهوات و هواچس نفسانی را به سرحد گستاخی رسانیده و گستاخی را چهرهٔ طفیان بخشیده و درد و رنج را جامهٔ یأس پوشانیده، هیجانات مذهبی را تا مرحلهٔ عرفان بالا برده و سپس در ورطه‌ای از شک و تردید و الحاد فرو افکنده است، دوست داریم از آن روست که همه، از دین‌دار و بی‌دین، پیرو جوان، اضطرابها و یأسها و تردیدهای خود را در آن بازیافته‌ایم؛ از آن روست که:

۶۹- برخی دیگر از مترجمان نیز چنین می‌اندیشند، از جمله رک .

Elénore Niquille : Rubaiyat de Omar Khayyam, 1954, p. 2

مرحوم فروغی نیز با اینان هم عقیده است: رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری، ۱۳۲۱،

«این کتاب بیش از هر چیز به دردهای بشری پرداخته و مسائلی را که بنا بر گفته پاسکال باید بی احساس بود و به آنها نیندیشید، طرح کرده است. از آن روست که در لابلای صفحات آن سرگذشت غم انگیز وجدان آدمی که حتی سبکسرتترین ما گاه بدان اندیشیده، وصف شده است؛ از آن روست که هر يك از نغمه‌های کوتاه آن ترجمان گویایی از شعفا، اضطرابها، امیدها، پندارها، آرزوها و یأسهای ماست؛ از آن روست که همه تضادها، آشفتگیها، سرگشتگیها و برخورد های روح آدمی را در خود گرد آورده است؛ و این عشقی که امروز ما بدان می‌ورزیم، بی گمان قرن‌ها و قرن‌ها همچنان پایدار خواهد ماند و «خیمه‌گر کهنسال» در اعصار و زمانهای متمادی غذای روح اندیشمندان را فراهم خواهد آورد، همان گونه که تاکنون فراهم آورده است...»^{۷۰}

آن گاه که آوازه شهرت شاعری بدین پایه می‌رسد و ستایشگرانش چنین با شور و شوق او را می‌ستایند، گروهی مدعی نیز پدید می‌آیند، که بر سر نام و نشان به کشمکش بر می‌خیزند، در اصالت و امانت تردید می‌کنند، برایش استادان و پیشروانی می‌سازند و آگاه بهتانهایی بزرگ بر او می‌بندند. درباره خیام نیز چنین شد و امین الریحانی، شاعری عرب که در آمریکا و در میان پیروان خیام می‌زیست، برخی از اشعار المعری، شاعر نامدار سوری را به انگلیسی درآورد و بر آن شد که همه افکار او را در رباعیات خیام بازجوید. از اینجا گفت و گوها در گرفت و تلاشی جهانی و همگانی برای تجزیه و تحلیل رباعیات و تعیین صحت و سقم آنها آغاز شد. دوستداران خیام نیز که شهرت وی را در خطر می‌دیدند، به دفاع از او برخاستند. تردید

در دو چیز بود: یکی آن که خیام تا چه اندازه از پیشروان خود، و در این مورد بخصوص، از المعری، الهام گرفته است، و دیگری آن که از تعداد بی‌شمار رباعیات منسوب به خیام کدام اصیل است و کدام دخیل. آرتور کریستنسن ایران‌شناس دانمارکی، در ۱۹۰۴، به بررسی در مورد دوم پرداخت و پس از سختگیریهای بسیار ۱۲ رباعی را از آن خیام دانست^{۷۱} اینک به حریم خیام، ستاره تابناک ادبیات جهانی تجاوز شده بود و دفاع از او لازم می‌نمود. ژرژ سالمون، G. Salmon که از موفقیت درخشان امین‌الریحانی، مترجم المعری در آمریکا آگاه بود و همچنین بر مشاجراتی که ترجمه اشعار المعری در میان محققان و دوستان آن خیام برانگیخته بود، وقوف داشت، در سال ۱۹۰۵ این مهم را بر عهده گرفت و در کتاب:

Un précurseur d'Omar Khayyam, ou le poète aveugle

دو شاعر سوری و ایرانی را در برابر هم قرار داد و افکار و آثارشان را با یکدیگر سنجید و در شگفت شد که چگونه ممکن است خیام را پیرو المعری دانست و حال آن که وجوه تضاد در افکارشان بسیار است. المعری که از میان سامیان برخاسته مانند ایشان نیز سختگیر و خشن است، ولی خیام سراسر لطف و زیبایی است، و همچون نشانی از پایداری ایران کهنسال و دیرپای در برابر اقوام بیگانه است. باده خیام، باده المعری نیست؛ انگیزه شك و تردید او نیز با انگیزه بی‌دینی المعری اختلاف بسیار دارد، همان گونه که عکس العمل هم میهنانشان در برابر ایشان مختلف بود:

۷۱- مقدمه کتاب آرتور آربری: Omar Khayyam, a new Version.. را ببینید.

تحقیق کریستنسن درباره رباعیات خیام بسال ۱۹۰۳ در متن اصلی و در ۱۹۰۴ در متن فرانسوی منتشر شد. البته چند سال بعد، در ۱۹۲۷، کریستنسن تعداد رباعیات اصیل را تا ۱۲۱ رباعی بالا برد.

«ایرانیان که می خواستند هماواز باخیام نغمه سردهند، او را مست باده الست جلوه گر کردند ولی تازیان به خواندن المعری ابرودرهم کشیدند و رو ترش کردند...»^{۷۲}

پس همانندی دوشاعر تنها در آزاداندیشی و بی پروایی در سخن گفتن است، و این همانندی را در آثار بسیاری کسان دیگر، مانند گوته و هانری هاینه، نیز می توان یافت، هر چند:

«... دیوان گوته، شاعر نغمه های لطیف؛ زهر خنده های دردناک هانری هاینه؛ یاس و حرمان لئوپاردی^{۷۳}؛ مرثیه های مرگ آلود لی تائی به^{۷۴}، شاعر چینی، همه و همه در برابر رباعیات خیام بسنت می نماید، و هیچ هیچانی باهیجان عمیقی که از خواندن رباعیات به انسان دست می دهد، هیچانی که نوعی دهشت و هراس در دلها می آفریند، و همراه سخنانی کوتاه در اعماق روح آدمی راه می یابد، برابر نیست. گوئی شاعر گرانمایه ایرانی، که هزارسال پیش خاموش شده است، هنوز با سخنان سحرآمیز خود، که بسیار شبیه سخنان ماست، در گوش ما زمزمه می کند...»^{۷۵}

پرنسز بیبسکو، نویسنده «هشت بهشت»^{۷۶}، نیز چنین می اندیشید و

۷۲. Salmon (Georges) : Un précurseur... p. 47.

۷۳. Léopardi، شاعر معروف ایتالیایی است که از ۱۷۹۸ تا ۱۸۳۷ می زیست و زندگی پررنج و ملالی داشت. اشعارش بسیار عمیق و حاکی از یاس و درماندگی انسان در برابر سرنوشت است.

۷۴. Li Tai-Pé یا Li-Pé (۶۶۹ تا ۷۶۲ میلادی)، ستایشگر می و معشوق بود. سرانجام نیز جان برسر این کار نهاد. روزی، مست، سوار بر قایق و روانه دریا شد ولی نتوانست تعادل خود را حفظ کند و غرق گردید.

۷۵. Salmon : Un précurseur...، صفحه ۲۷.

۷۶. Princesse G. V. Bibesco : Les Huits Paradis, deuxième éd.

خیام را در داشتن اندیشه‌های بلند پیشرو و رهبر اروپائیان می‌دانست، و در بازار اصفهان - یکی از بهشتهای هشتگانه - به دیدن جامهای رنگین و کوزه‌های سفالین، در شگفت می‌شد که چگونه آوای خیام، پس از هزار سال، هنوز در گوشها طنین انداز است:

«خیام! ای حکیم خردمند... در ایران کهن، در این سرزمین پهناور که زادگاه تو است، جامها و کوزه‌ها و مناره‌ها، همه چیز رنگ‌دیرین خود را حفظ کرده‌است، و حال آن‌که اشعار نفز و شیوا و پر معنایی که تو قرن‌ها پیش سروده‌ای، امروز الهام‌بخش اندیشمندان جهان گردیده و ولوله‌ای غریب در پیرو جوان افکنده‌است...»^{۷۷}

→ Paris 1908 هشت بهشت اشاره به هشت شهر زیبای ایران و ترکیه است که نویسنده در طول سفر خود به ایران از آنها بازدید کرده است.

۷۷- همان کتاب، صفحه ۱۸۰ - پرنس بیسکو خیام را «گل خوشبوی آسیا» می‌نامد. در اصفهان قطعه‌ای نیز به الهام از او سروده که ترجمه آن چنین است:

بیاد حکیم عمر خیام

حقیقت را در باده حافظ

و گل سعدی شیراز و

شعر خیام باید جست:

«بشتابید! بشتابید!

زیرا که منادی مرگ ناگهان ندا در خواهد داد

و شمارا به سرای نیستی فرا خواهد خواند...

در کاروانسرای پر آشوب زندگی

توانگر مفرور و فقیر بینوا

جز لحظه‌ای توقف نخواهند کرد.

تا چشم بر هم زنی، ستارگان رنگ باخته‌اند

و بلبل خوش‌الحان خاموش شده‌است.

البته همه در ستایش از خیام با سالمون و پرنسس بیبسکو هماهنگ نبودند. برعکس، برخی رباعیات او را مسموم کننده افکار و برهم زنده نظامهای اخلاقی اجتماع می دانستند^{۷۸}. ولی اینک آغاز قرن بیستم

→

کاروان ، هنوز از راه نرسیده ،

بسوی سرزمینهای ناشناخته روان خواهد شد .

بشتابید ! بشتابید !

یارانِ عقل را بحال خود بگذارید ،

به گلستان خیام روی آرید .

زندگی خوابی و خیالی بیش نیست .

تنها يك چیز قطعی است :

زمان می گذرد و ما را نیز با خود می برد ،

بهار با گل سپری می گردد ،

و آن گاه که بخواهیم زندگی را از حرکت بازداریم ،

او گر و لال خواهد بود مشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

امروز که بر مرادماست باید از آن کام برگیریم :

شاید در لوح سرنوشت نام ما را

تنها يك بار با عشق قرین کرده باشند .

نعمه بلبل کوتاه است و همچون

شعله شمع خاموش خواهد شد و

فردا یا صدهزار سالکان سربسر خواهیم بود...»

زمزمه خیام را می شنیدم که با من چنین می گفت

درحالی که ماه برفراز بامهای مینایی می تابید...

ای حکیم فرزانه!... ای گل خوشبوی آسیا!

(هشت بهشت، صفحات ۱۸۳ و ۱۸۴).

۷۸- رک . Tailhade (L.) : Omar Khayyam et les poisons de l'intelligence, 1905 .

بود. مردم اروپا از قیدهایی که ایشان را به اعتدال می خواند دست شسته در پی کامجویی از لحظات زودگذر زندگی برآمده بودند. لذا پس از سالمون و پرنسس بیبسکو ، یکی دیگر از شاعران فرانسوی ، ژان-مارک برنار J. M. Bernard ، به خیام روی آورد و در مجموعه اشعار زیبای خود از او الهام گرفت. وی شاعری شوریده بخت و بدفرجام بود. هنوز جوانی سپری نکرده بود که جنگ جهانی در گرفت. در ۱۹۱۵ او را به جبهه فرستادند. یک سال بعد در میدان جنگ خمپاره ای در کنار او منفجر شد و پیکرش را چنان از هم پاشید که گرد آوردن همه تکه های آن میسر نگردید .

ژان-مارک برنار از پیروان موریس بارس^{۷۹} و شارل موراس^{۸۰} بود . به ادبیات فارسی نیز عشق می ورزید و با اشعار سعدی ، حافظ ، مولوی و خیام آشنایی داشت. رباعیات خیام را در ترجمه فیتز جرالد خوانده بود و چنین می نماید که هدف او در ساختن مجموعه ای از قطعات هشت بیتی ، ترجمه رباعیات خیام از روی متن انگلیسی بوده است. زیرا این قطعات به اشعار فیتز جرالد بسیار نزدیک است. البته عمر وی کفاف نداد که این کار را به پایان برد و خود درباره پیدایش و ریشه اشعارش سخن گوید . ولی مشابهت این اشعار و رباعیات فیتز جرالد از یک سو ، و نظری که آندره ژید در یکی از نامه های خود ، خطاب به وی ، در باب چند قطعه شعری که برنار برای او فرستاده بوده ، اظهار داشته است ، از سوی دیگر ، هر گونه شبهه ای را در اقتباس او از شاعر انگلیسی ، از میان می برد. در این نامه چنین آمده است :

«بادقت بسیار اشعاری را که در ترجمه رباعیات خیام سروده اید ، خواندم. متأسفم که آن ایجاز و صراحت خاص شعر فارسی را در اشعار شما

۷۹ و ۸۰ - Charles Maurras , Maurice Barrès ، هر دو از علاقه مندان به ادبیات

و فرهنگ ایران بودند .

ندیدم. شاید زبان فرانسوی برای بیان این گونه معانی در اشعاری کوتاه و موجز آمادگی زبان انگلیسی را نداشته باشد...»^{۸۱}

در هر حال مجموعه اشعار برنار، پس از مرگ وی، به وسیله یکی از دوستانش گردآوری شد و در ۱۹۲۳ در دو جلد به چاپ رسید. ولی ظاهراً برنار بخش اقتباس شده از خیام و فیتزجرالد را در حدود سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۱ سروده است، زیرا در قطعه بیستم از این بخش، وی که در سال ۱۸۸۱ چشم به جهان گشوده بود، خویشتن را جوانی سی ساله وصف کرده است:

«بزودی گل‌های بهاری

«پرپر خواهند شد،

«من نیز سی بهار دیده

«و جوانی سپری کرده‌ام.

«آه! آن بلبل زیبا که

«بر شاخساران نشسته بود،^{۸۲} و مطالعات فرنگی

«از کجا آمده بود؟

«و به کجا شتافت؟»^{۸۲}

۸۱- H. Honarmandi : Recherches sur A. Gide et la littérature Persane, 1968. p. 24.

۸۲- Bernard (J. M.) : Oeuvres, Paris 1923, T. 1. p. 80

برنارد در سرودن این قطعه از رباعی زیر الهام گرفته است :

افسوس که نامه جوانی طی شد!

وان تازه بهار زندگانی دی شد.

آن مرغ طرب که نام او بود شباب،

افسوس ندانم که کی آمد کی شد.

در این قطعه شاعر خود را به بلبلی تشبیه کرده که در سودای گل بر سر شاخساران نغمه سرداده است. ولی عمر گل کوتاه است. بلبلی نیز بزودی خاموش خواهد شد و گویی هم اکنون خاموش شده است. آن گاه شاعر در اندیشه می شود که از کجا آمده است و به کجا خواهد رفت و پایان زندگی چیست.

یکی دیگر از اشعاری که تخیلات شاعرانه را با افکار فلسفی و حوادث روزانه زندگی در آمیخته و از تاریخ نگارش مجموعه مورد بحث نیز حکایت می کند، این قطعه است:

«آری، همه خوبان و خوب رویان

«در خاک خواهند شد،

«آخرین شاعر گرانمایه ما،

«موره‌آی فرشته خو نیز در گذشت»^{۸۳}.

«ولی تا آن گاه که بتوانیم در دشت و دمن،

«بیدی و سبزه‌ای و جویباری

«برای اندیشیدن و آرمیدن بیابیم،

«مرگ بی اهمیت است.»^{۸۴}

زیرا مرگ نیستی را گریزی نیست. همه می رویم و همه در خاک می شویم. پس چه بهتر که این چند روزه عمر را دریابیم و با اندیشه مرگ هستی خویش تباه نکنیم، نقش اندوه از لوح دل بزدااییم، غم گذشته و آینده نخوریم

۸۳- Jean Moréas از شعرای بزرگ فرانسوی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است

وی در سال ۱۹۱۰ درگذشت.

۸۴- Bernard : Oeuvres ، جلد اول، ص ۷۲.

و امروز را که دیگر باز نخواهد گشت از دست ندهیم...
 در حقیقت برنار با متن انگلیسی فیتزجرالد همان کرده که وی با رباعیات خیام کرده بود: مضمون و مفهوم کلی را گرفته و بر اساس آن، بی توجه به جزئیات کلام که گاه ترجمه پذیر نیست، قطعه‌ای نو ساخته است. در این میان البته آثار متن اصلی مشهود است ولی انطباق آن بطور کامل با متن جدید ممکن نیست، مانند این رباعی:

«خورشید کمند صبح بر بام افکند ،

«کیخسرو روز مهره در جام افکند ،

«می‌خور که ندای عشق هنگام سحر ،

«آوازه اشربوا در ایام افکند.»

که در ترجمه فیتزجرالد چنین آمده است:

«برخیز! زیرا آفتاب که اختران را

«از میدان شب هزیمت داد

«تیرگی را چون اختران از آسمان می‌راند

«و بر کاخ سلطان پرتو می‌افکند.»

ولی شاعر فرانسوی آن را بصورت زیر درآورده است:

«برخیز! زیرا خورشید که

«از میدان بی‌کران شب ،

«ستارگان را هزیمت داد ،

«در پس کوههای خاور چهره نموده است ،

«تا دوباره فروغ خود را بر جهانیان بتابد

«و همچون کمان‌داری پرشکوه

«با هزاران تیر زرین

«برجها و ناقوسهارا نشان گیرد.»^{۸۵}

چنان که ملاحظه می‌شود ترجمه برنار، هر چند بنا بر گفته آندره ژید، ایجاز و اختصار رباعیات خیام را ندارد، ولی بی‌لطف هم نیست، البته در بسیاری از جاها چنین می‌نماید که شاعر فرانسوی درعین الهام از خیام، به حافظ و سعدی نیز نظر داشته‌است، از جمله در شعر زیر:

«پیش از این در هر بهار،

«آن‌گاه که گاهها شکوفان می‌شوند،

«وبوی دلاویز خود را در فضا می‌پراکنند،

«هل دیوانه من نیز هوای دشت و چمن می‌کرد.

«ای رهگذر! امروز که در دلِ خاک خفته‌ام،

«بر مزارم بنشین و گل‌هایی را که

«از خاک من رویده‌اند

«ببوی و مرا یاد کن!»^{۸۶}

لحن شاعر در بسیاری از اشعارش دردناک‌است، گویی از پایان

رتال جامع علوم انسانی

۸۵- Bernard: Oeuvres جلد اول، ص ۷۱.

۸۶- همان کتاب، ۱/۱۴۷ - سعدی چنین می‌گوید:

تفرج کنان در هوا و هوس

گذشتیم بر خاک بسیار کس

پس از ما بسی گل کند بوستان

نشینند با یکدیگر دوستان . . . (بوستان)

دریغا که بی‌ما بسی روزگار

بروید گل و بشکفتد نوبهار

بسی تیر و دیماه و اردیبهشت

برآید که ما خاک باشیم و خشت . . . (بوستان)

اندوهِبارِ خود آگاه بوده و پیش از آن که این پایان فرارسد، به رثای خود پرداخته است.

در هر حال اشعار ژان-مارک برنار نشان می‌دهد که چگونه رباعیاتِ خیام دست‌بدست می‌گشت و در این گشت و گذار چهره‌های گوناگون بخود می‌گرفت، ولی همواره ریشه و اصالتِ خود را حفظ می‌کرد. از این پس سرگذشت خیام چنین خواهد بود: شاعران بسیاری با به‌ترجمه شاعرانه‌او برخوانند خاست و یا افکار خود را در رباعیاتِ او خواهند جست. زیرا در این تاریخ او را بخوبی می‌شناختند و بر عمق اندیشه‌هایش وقوف کامل یافته بودند. ترجمه کلود آنه، روزنامه‌نگاری که چند سال در ایران بسر برده بود^{۸۷}، در ۱۹۲۰، و سپس ترجمه فرانتس توسن^{۸۸} که در ۱۹۲۴ به راهنمایی محمدعلی قزوینی، ۲۰۰ رباعی را به فرانسه درآورد و همراه با تصاویری زیبا و بی‌پرده، در قطع بزرگ رقی، به چاپ رسانید، در شناساندن چهره واقعی خیام، بیش از پیش، مؤثر شد. تا آن که در ۱۹۲۷، پی‌یر ساله^{۸۹}، ادیب و ریاضی‌دان و ستاره‌شناس، و مدیر رصدخانه پاریس، افکار علمی و فلسفی خیام را در هم ریخت و آنها را با رباعیات سنجید و از بررسی خود نتیجه

۸۷- Anet (Claude): 144 quatrains de Khayyam, 1920

این ترجمه که با همکاری مرحوم قزوینی انجام شده، خوب و روانست. در سال ۱۹۵۷ تجدید چاپ گردید و آقای ژیلبر لزار Gilbert Lazard شرحی مفصل، همراه ترجمه تعدادی دیگر از رباعیات نیز بر آن افزود.

۸۸- Toussaint (Frantz): Les Robaiyat d'Omar Khayyam, Paris 1957

چاپ نخستین این کتاب در ۱۹۲۴ منتشر شد. کتابی مصور و زیباست و تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است.

۸۹- Salet (Pierre): Omar Khayyam, savant et philosophe, Paris 1927

ساله ترجمه نیکلا را مآخذ قرار داده ولی تعبیر و تفسیر وی را نپذیرفته است.

گرفت که خیام هرگز عارف و صوفی نبوده است، زیرا بسیاری از رباعیات او از عشق جسمانی و می و معشوق سخن می گوید و هیچ گونه توجیهی نمی پذیرد. آن گاه ساله مجموع رباعیات منسوب به خیام را در چاپ نیکلا، با توجه به رؤوس افکار او به نه بخش تقسیم کرد، بدین قرار:

۱- شاعر در برابر خدا: خیام بی گمان به خدا ایمان داشته است.
 ۲- عشق: عشق در رباعیات خیام عارفانه نیست، بلکه عشقی جسمانی است.

۳- مذهب: در نظر خیام «کنشت و کعبه و بتخانه و دیر»، یکی است.
 ۴- لوح و قلم: خیام در دوره های از زندگی خود به جبر دینی معتقد شده است.

۵- بدبینی: بر اثر اعتقاد به جبر تا سرحد بدبینی و شك، پیش رفته و در همین دوره است که می خواهد با می و معشوق همه چیز را فراموش کند.
 ۶- جبر علمی: ولی به دنبال مطالعات علمی بزودی از جبر دینی دست می کشد و به جبر عامی معتقد می گردد و قوانین ابدی و لای تغییر را بر کائنات حاکم می یابد. این نظریه برای دوره او بسیار شگفت انگیز است.

۷- چرخ فلک: آسمانها و اجرام سماوی نیز خود پیرو این قوانین ازلی هستند و انتساب خوبی و بدی به آنها نشانه بی خردی است.
 ۸- ساقی و شراب: باده خیام، باده واقعی و دختر رزاست و گفت و گو ندارد.

۹- وحدت وجود: خیام صوفی نبوده و اعتقاد او به خداوند بفرز اعتقاد درویشان است.

این نخستین بار است که محققى به تحول فکرى خیام توجه مى کند و مى خواهد مراحل گوناگون زندگى وی را با رباعیات مختلف تطبیق دهد. و

البته این نکته‌ای است دقیق، زیرا پیداست که شاعر متفکری مانند خیام در همه ادوار زندگی دراز خود یکسان نیندیشیده است. ولی متأسفانه منابع موجود در این باب گویا نیست و ما سندی که تاریکیهای حیات فکری خیام را روشن کند در دست نداریم و تنها باید به حدس و گمان توسل جویم، و این همان کاری است که پی‌در پی ساله کرده‌ام.

چند سال پس از انتشار کتاب ساله، یکی دیگر از دوستان خیام، آرتور گی، که هیچ‌یک از ترجمه‌های رباعیات را درست نمی‌دانست به ترجمه جدیدی از آنها دست زد^{۹۰}. مقدمه مبسوطی نیز بر آن افزود و به پیروی از کریستنسن افکار و اشعار خیام را از پنج نظرگاه: بدبینی، وارستگی، باده هستی بخش، عشق، و مستی بررسی کرد. گوی معتقد بود که شرقیان درباره خیام دشمنی ورزیده‌اند و غربیان در عین دوستی، قدر او را نشناخته‌اند. خیام نه رند و می‌خواره بوده است و نه عارف و صوفی. هرگز دانشمندی گرانمایه مانند خیام، مستی و بی‌خبری را نمی‌ستاید. می و ساقی و شاهد در رباعیات او از روی مجاز بکار رفته و جنبه استعاری دارد. این، زبان شعرست. نمونه‌های آن نیز در شعر فارسی بسیار است. باده خیام می‌تواند عشق باشد، عشق به خدا، عشق به آفریدگان خدا، عشق به بشریت، چنین عشقی دردها را آرامش می‌بخشد و انسانها را از دریدن یکدیگر باز می‌دارد.

باری در این گیرودار که گروهی از شاعران و نویسندگان چنین پرسشور در توجیه افکار خیام می‌کوشیدند، گروهی دیگر یکسره وجود او را انکار کردند و گفتند:

۹۰. Guy (Arthur) : Les Robaï d'Omar Khayyam, Paris, 1935

«باید نام خیام را از تاریخ ادبیات ایران زدود.»^{۹۱}

ولی يك حقیقت وجود داشت: در هر حال شاعر یا شاعرانی این اشعار را سروده بودند. ایشان همان خیام شاعر خواهند بود. وانگهی مگر در وجود شکسپیر شك نکرده اند؟ و او را «بزرگترین دروغ تاریخ» ندانسته اند؟ لذا این گونه نفمه ها که سر داده بودند بجایی نرسید و خیام همچنان یکه تاز عرصه ادبیات جهانی باقی ماند و بیش از پیش در اعماق اندیشه های شاعران رخنه کرد.^{۹۲} دنباله دارد

- ۹۱- این، نظر خاورشناس آلمانی، H. A. Schaefer است. مقدمه کتاب آرتور آبربری را ببینید: Arberr (Arth.): Omar Khayyam
- ۹۲- عواملی که موجب تردید در اصالت رباعیات منسوب به خیام شده بدین قرار است:
- الف: تاکنون هیچ نسخه ای از رباعیات که در عصر خیام نوشته شده باشد، بدست نیامده است.
- ب: قدیمترین نسخه های خطی موجود در حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال پس از مرگ خیام نوشته شده است.
- ج: هر چه قدمت نسخه ها بیشتر است، تعداد رباعی کمتری در آنها درج گردیده است، بطوری که قدیمترین سفینه تنها ۱۳ رباعی دربر دارد.
- د: شهرت خیام بعنوان شاعر بخصوص در قرون اخیر رو به فزونی گذاشته و بتدریج بر تعداد رباعیات منسوب به او افزوده شده است.
- از این رو در نیمه اول قرن حاضر گروهی از خاورشناسان اصولاً در وجود خیام شاعر شك کردند و نظر آرتور کریستنسن، خاورشناس دانمارکی را که در ۱۹۲۷ معتقد بود خیام حداقل ۱۲۱ رباعی سروده درست ندانستند و مسأله خیام را حل شده پنداشتند. تا این که در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۵۲ نسخه های خطی دیگری از رباعیات کشف گردید. یکی از این نسخه ها متعلق به ۶۵۸ هجری و شامل ۱۷۲ رباعی، و دیگری مورخ ۶۰۴ هجری (در حدود ۸۰ سال پس از مرگ خیام) و دارای ۲۵۲ رباعی است. اخیراً نیز نسخه ای در آمریکا بدست آمده که مورخ ۶۱۴ هجری و شامل ۲۴۷ رباعی می باشد (البته در اصالت این نسخه ها تردیده است). کشف نسخه های جدید دوباره خاورشناسان را متوجه خیام کرد و موجب تجدیدنظر ایشان در داوریه های پیشین گردید. برای اطلاع بیشتر، رک: شرح ژیلبر لازار بر ترجمه کلودانه، و مقدمه ترجمه آرتور آبربری.